

## اصول مدیریت فرهنگی «با تکیه بر سیره ی مدیریتی یوسف (ع)» از منظر آیات قرآن کریم

زهرا السادات موسوی<sup>۱</sup>، سید علی میرآفتاب<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> کارشناسی ارشد «تفسیر و علوم قرآن مجید» از دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (قم)

<sup>۲</sup> استاد یار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (قم)

### چکیده

دنیای امروز در حال پیشرفت است و نقش مدیریت در زندگی بشر بسیار مهم است، اگر جامعه به درستی مدیریت شود می‌توان از تمامی ظرفیت‌ها و امکانات موجود در آن جامعه، برای دستیابی به اهداف مورد نظر بهره برد. مدیریت انسان و رهبری جامعه انسانی، مهمترین و در عین حال پیچیده ترین فرآیند فعالیت اجتماعی انسان است و شناخت اسلوب رفتاری و عملی پیامبران الهی، می‌تواند کارگشای مردم در انتخاب صحیح کارگزاران خود و راهگشای مدیران اجرایی در حکومت‌ها و مسئولیت‌ها باشد. برقراری حکومت الهی و مدیریت صحیح جوامع، از اهداف مهم پیامبران الهی بوده است؛ آنان در این مسیر تلاش‌های بسیاری مبذول داشتند و هرگاه زمینه و موقعیت را برای چنین عمل ارزشمند و حیاتی مناسب می‌دیدند، در انجام آن تردیدی به خود راه نمی‌دادند. در قرآن کریم شیوهی حکومت‌داری و مدیریت برخی از پیامبران الهی شرح داده شده است، پیامبرانی که در شرایط زمانی، حکومت‌های خاصی داشتند و به شکل کامل و درست و با توجه به مناسبات فرهنگی و اجتماعی عصر خود، جامعه را به بهترین شکل مدیریت نمودند و در خصوص بحث مدیریت فرهنگی می‌توان از همین مدیریت مبتنی بر تعالیم اسلام و قرآن بهره گرفت. یکی از پیامبرانی که می‌توان از شیوه مدیریتش بهره برد حضرت یوسف (ع) است؛ چراکه در یک برهه از زمان، وزارت سرزمین مصر و مدیریت آن بخشی از رسالت او بوده است؛ عملکرد این پیامبر الهی می‌تواند الگویی موفق برای یک کارگزار حکومتی و یا یک مدیر در اجتماع باشد. هدف از نگارش چنین مقاله‌ای، بررسی شیوهی مدیریتی حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم و تبیین اصول نهفته در قرآن کریم در رابطه با مدیریت فرهنگی است که در واقع بهره‌وری از قرآن در جهت وصول به دانش قرآن بنیان را دنبال می‌کند. از جمله اصولی که از سیره ی حضرت یوسف (ع) زمینه مدیریت فرهنگی، در این مقاله به آن اشاره و تبیین شده است می‌توان به اصل‌های «مسئولیت‌پذیری»، «تعهد و تخصص در انجام کار»، «خلاقیت»، «تغافل»، «قانون‌مداری» و اصل «بخشش و گذشت» اشاره نمود.

واژه‌های کلیدی: اصول، مدیریت، مدیریت فرهنگی، حضرت یوسف (ع)

## مقدمه

مدیریت فرهنگی یکی از نیازهای اساسی کشورها در وضعیت کنونی است که می‌تواند امکان به کارگیری دقیق تر مدیریت ها و فعالیت های فرهنگی متناسب با اهداف و اولویت های یک جامعه را فراهم آورد. خداوند با نازل کردن وحی و کتب آسمانی از یک سو و با ارسال رسل و پیامبران از سوی دیگر، زندگی و سعادت انسان ها را مدیریت کرده است و مدیریت پیامبران و فرستادگان الهی ریشه در تدبیر و مدیریت الهی دارد؛ چرا که آنان با تعالیم حیات بخش خود، اندیشه ها و استعداد های بشری را شکوفا کردند و بسیاری از عناصر و مؤلفه های فرهنگی را به وجود آوردند که می توان با بازخوانی سرگذشت و سیره ی آنها، از هر یک از آموزه های مدیریتی آنان و به ویژه نحوه مدیریت فرهنگی شان، استفاده و بهره های کاربردی فراوانی را داشت. از جلوه های شاخص مدیریت متعالی فرهنگی، مدیریت انبیاء و اولیای الهی، به ویژه مدیریت حضرت یوسف (ع) است که با عقلانیت، درایت و شناختی که از انسان کامل داشتند، جامعه و مردم عصر خود را با بهترین نحوه مدیریت، به اجتماعی موفق و مردمی عزیز تبدیل کردند. یکی از سوره های قرآن کریم به طور ویژه به حضرت یوسف (ع) اختصاص یافته و خداوند در ابتدای این سوره، داستان یوسف (ع) را از بهترین داستان ها معرفی می کند و این داستان می تواند برای صاحبان خرد و دانایی درس های فراوانی را در رابطه با نحوه مدیریت جوامع داشته باشد و به ویژه الگویی موفق برای کارگزاران و مدیران اجرایی باشد.

## اصل مسئولیت پذیری

« قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ » (یوسف : ۵۵) (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!» از اصول مهمی که باید در عرصه ی کارهای مدیریتی و به ویژه مدیریت فرهنگی مورد توجه قرار گیرد اصل مسئولیت پذیری و همچنین اصل تخصص و مهارت در انجام کار است که هر دو اصل را می توان از آیه ۵۵ سوره یوسف (علیه السلام) برداشت و تبیین نمود. با توجه به نظرات اندیشمندان مدیریت می توان دریافت: یکی از اصول مدیریت فرهنگی، اصل مسئولیت پذیری است. «مسئولیت»؛ در لغت به معنای موظف بودن و یا متعهد بودن به انجام امری می باشد. (دهخدا، ۱۳۷۵، ص ۴۴۷) حکومت ها با همه امور و مشکلات مردم، اعم از فرهنگی، اقتصادی، نظامی، سیاسی، امنیتی، و... مواجه اند و حکومتی از استحکام بیشتری برخوردار است که در بدنه قانون گذاری و اجرایی آن، افراد متخصص و مجرب حضور داشته باشند. حضور افراد متخصص و آگاه در رشته های مختلف علمی که متناسب با مسئولیت و دایره اختیارات باشد، در کارآمدی نظام بسیار مؤثر خواهد بود. بنابراین بر مردم است که برای تصدی کرسی های مختلف اجرایی و قانون گذاری نظام، افرادی را انتخاب کنند که دارای تخصص و آگاهی های لازم در امور مملکت داری و مواجه با امور جهان امروز باشد و تخصص و آگاهی آنها متناسب با مسئولیت و حیطه اختیارات ایشان باشد. حضرت علی (علیه السلام) مالک را سفارش می کند که در انتخاب کارگزاران حکومتی از افراد باتجربه و صاحب نظر استفاده کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «در کارهای کارگزارانت اندیشه کن... و افراد باتجربه و باحیا را از میان آنان برگزین.»<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که اهمیت مسئولیت پذیری را برای انسان بیان کرده است؛ در داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، ایشان پس از شنیدن خواب پادشاه مصر، خود را لایق این دیدند که می توانند مردم را از خطر و ضرری که در اثر قحطی برایشان پیش می آید حفظ کنند؛ لذا از طریق معرفی و بیان توانایی ها و لیاقت های خود، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام کردند. آیه شریفه بیانگر این است که حضرت یوسف علیه السلام، با توجه به چنین اصلی از پادشاه خواست تا مسئولیت این امر مهم را به او محول نماید و این امر گویای این حقیقت است که شخص مومن، به مسائل جامعه ی خویش حساس است و حس مسئولیت پذیری و عدم گریز از مسئولیت به تناسب توانمندی های خویش در او وجود دارد. در ضمن از نکات ارزنده ی دیگری که با تأمل در این آیه شریفه می توان یافت این است که حضرت یوسف ع پس از احساس مسئولیت، سکوت اختیار نکرده بلکه این حس را به عمل تبدیل کرده و خود را به عنوانی شخصی متخصص و نگهبان و امین در حوزه سرپرستی معرفی می کند.

نکته حائز اهمیتی که پیرامون مساله تخصصی و مدیریتی وجود دارد این است که از اهم عوامل موفقیت در اداره یک سازمان و ارائه ی یک مدیریت کارآمد، خودشناسی یا همان توانایی شناخت صحیح از خویشتن (نقاط قوت و ضعف) است. امام علی (علیه السلام) در این مورد می فرمایند: «رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً عَرَفَتْ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَّعِدْ طَوْرَهُ»؛ «خدایش رحمت کند کسی را که (شناخت از خود دارد) و قدر خود را شناسد و پا از مرزش «حدش» فراتر نهد»<sup>۲</sup> و باز امیر المؤمنین علی (علیه السلام) ماهیت و ضرورت شناخت از خویشتن را برای یک مدیر واقعی مرزبندی جدیدی از این باب برای شناخت افراد عالم و جاهل برمی شمرد و می فرمایند: «أَلْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَقِيَ بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفُ قَدْرَهُ»؛ «دانا کسی است که قدر خود را شناسد، در نادانی مرد این بس که ارزش خویش را نشناسد (به نقاط ضعف و قوت خویش واقف نباشد)»<sup>۳</sup>. با تأمل در این آیه شریفه می توان گفت که حضرت یوسف علیه السلام، به داشتن تخصص و مهارت خویش در امر سرپرستی خزائن، اذعان می فرماید و خود را شخصی "علیم" معرفی می فرماید و یقیناً حضرت، با توجه به شناخت صحیحی که از خویش داشت از پادشاه خواست که مسئولیت این امر را به او واگذار نماید. بقای یک نظام فرهنگی - اجتماعی به انسان های کارآمد و فعال وابسته است، از این رو سپردن مسئولیت امور به هر فردی باید با شناخت همراه باشد و شرعاً نمی توان کورکورانه و بدون تحقیق شخصی را برای تصدی شغل و مسئولیتی انتخاب نمود.

هم چنین از تأمل در آیه ۵۵ سوره یوسف، می توان نتیجه گفت که در بکارگیری افراد لایق در پست های مدیریتی، بهتر است که علاقه شخصی افراد هم در نظر گرفته شود. تصدی ریاست یا مسئولیت در فرهنگ و معارف دینی برای ریاست طلبی و کسب قدرت فردی نیست، بلکه وسیله ای برای خدمت به مردم و ادای تکلیف در قبال خداوند است؛ چرا که رفع حوائج مردم از اهم واجبات است. از این رو مدیران شایسته و کاردان نباید از مسئولیت های اجتماعی و سیاسی پرهیز کنند، بلکه باید در صورتی که توانایی انجام وظیفه ای را دارند، اقدام کنند و خود پیشنهاد پذیرش مسئولیت را به مراجع ذی صلاح اعلام کنند.

<sup>۲</sup>. «ر.ک»: غرر الحکم، ترجمه ی محمد علی انصاری، ج اول، ص ۴۰۸.

<sup>۳</sup>. «ر.ک»: نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۳.

## اصل تعهد و تخصص در انجام کار

« قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ »؛ (یوسف : ۵۵) (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!» از مجموع دو صفتی که حضرت یوسف ع برای خود بیان نمود؛ «حَفِيظٌ، عَلِيمٌ» «دو اصل از اصول و اوصاف مدیران و کارگزاران شایسته در رابطه با اصول مدیریت فرهنگی در یک مجموعه به دست می‌آید: (حفیظ) تعهد، (علیم) تخصص. در آیه شریفه کلمه "حفیظ": به معنی حافظ و مبالغه است و کلمه "علیم": بسیار دانا. صیغه مبالغه است. (قرشی بنابی، ۱۳۷۱، ص ۳۲-۱۵۵) بی تردید، اصل تعهد و تخصص در رشد کمی و کیفی کار مؤثر است؛ زیرا انسان متعهد و متعهد، در حوزه‌ی مسئولیت شغلی خود، از انضباط و وجدان کاری مناسب برخوردار است و خدای سبحان چنین انسانی را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (کلینی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۱۳) و از کسی که بدون داشتن دو بال تخصص و تعهد، خود را برای تصدی شغلی پیشنهاد می‌دهد بیزار است؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «فَمَنْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «کسی که مردم را به خویش فرا خواند، در صورتی که میان آنان شخصی باشد که از تخصص بیشتری برخوردار است، خدا در قیامت به او نمی‌نگرد؛ یعنی نظر عنایی و نگاه تشریفی خداوند در معاد، بهره‌ی او نمی‌شود.» (مجلسی، ۱۱۰۳، ج ۲، ص ۱۱۰)

جامعه‌ای که کار را به کاردان نمی‌سپارد، همواره سیر نزولی خود را طی می‌کند؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: « مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَلًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكَوا »: «اُمّتی که غیر متخصصی را به کار خویش گمارد و در میان آنان داناتر از وی باشد، پیوسته کارشان رو به تنزل و سقوط است تا وقتی که از آن دست بکشند.» (مجلسی، ۱۱۰۳، ج ۱۰، ص ۱۴۳) تعهد در کار، موجب می‌شود که شخص در انتخاب شغل، نیاز جامعه و صرف اقتصادی عموم را در نظر بگیرد و از شغل‌های کاذبی که تکاثر و درآمدهای کلان شخصی دارد ولی خساراتی را به پیکر اقتصادی جامعه وارد می‌کند، بپرهیزد.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان، پیرامون آیه شریفه ۵۵ یوسف و مرتبط با بحث مربوطه اشاره می‌فرماید: «بعد از آنکه شاه فرمان مکان و امانت یوسف را بطور مطلق صادر کرد، یوسف از او درخواست نمود که او را به وزارت مالیه و خزانه‌داری منصوب کند و امور مالی کشور و خزانه‌های زمین را که مراد از آن همان سرزمین مصر بوده باشد به وی محول نماید. و اگر این درخواست را کرد به این منظور بود که امور مالی کشور و ارزاق را به مباشرت خود اداره کند و ارزاق را جمع‌آوری نموده برای سالهای بعد که قهراً سالهای قحطی خواهد بود و مردم دچار گرانی و گرسنگی خواهند شد ذخیره نماید و خودش با دست خویش آن ذخیره‌ها را در میان مردم تقسیم کند و به هر یک آن مقداری که استحقاق دارد بدهد و از حیف و میل جلوگیری نماید. و خود درخواست خویش را چنین تعلیل کرد که من حفیظ و علیم هستم، زیرا این دو صفت از صفاتی است که متصدی آن مقامی که وی درخواستش را کرده بود لازم دارد و بدون آن دو نمی‌تواند چنان مقامی را تصدی کند و از سیاق آیات مورد بحث و آیات بعدش برمی‌آید که پیشنهاد پذیرفته شد، و دست بکار آنچه می‌خواست گردید.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۷۴)

هم چنین تعبیر حضرت یوسف ع که می‌گوید "إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ" دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت و به عبارتی «تعهد» به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و مهارت در مدیریت یعنی «تخصص» نیز لازم است، چرا که "علیم" را در کنار "حفیظ" قرار داده است. بسیار دیده شده است که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است! با این تعلیمات روشن در مواردی، این سؤال مطرح است که چرا بعضی مسلمانان به مسئله مدیریت و آگاهی هیچ

۴. «ر.ک»: جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱، انتظار بشر از دین، قم، اسراء، ص ۱۵۸.

اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرایط واگذاری پست‌ها، همان مسئله امانت و پاکی است با اینکه سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) در دوران حکومتشان نشان می‌دهد، آنها به مسئله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می‌دادند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، صص: ۱۰-۱۳)

زیر بنای تحول و دگرگونی در جامعه انسانی «دانایی» است. دانایی، یک ویژگی عمومی است که همه مکاتب مدیریت آن را به عنوان زیر بنا پذیرفته‌اند. علم و دانش و به اصطلاح تخصص، راه را روشن می‌سازد و مشکلات را بر طرف می‌کند. (جمعی از اساتید مدیریت، ۱۳۷۸، ص ۵۶) حضرت یوسف (علیه السلام) فرمود: «جَعَلَنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» مرا بر خزینة‌های سرزمین خود منصوب دار و حفاظت و فرمانروایی و تدبیر کارها را بمن واگذار. «إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ» که من نگهبان اموالی هستم که حفاظت آنها را بمن واگذار می‌کنی و دانا هستم که آن را به چه کسی بدهم و به چه کسی ندهم و مستحق و غیر مستحق را تشخیص می‌دهم و به جای خود مصرف می‌کنم، زیرا مردمی که برای خرید گندم و آذوقه به مصر می‌آمدند از شهرها و نواحی مختلف بودند و به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۷) عبارت «عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» متعلق است به محذوفی مثل «والیا و مسلطا و قادرا» و مراد از ارض زمین مصر است به قرینه مقام یعنی مسلط و قادر گردان مرا بر خزینة‌های مال مصر و قول او «إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ» اشاره است به آن که شرط حکومت آن است که حاکم عادل باشد و عالم تا خیانت و خطا از او واقع نشود و از این جهت استدلال کرده‌اند بعضی فقهاء به این آیه بر جواز طلب حکومت و قضاء از سلطان ظالم به شرط عدالت و دیانت و عدم مضرت و بر عدم جواز آن بدون این شرایط، پس اکتساب به آن بر این تقدیر صحیح نباشد. ۵ پس از آن که پادشاه، کار را به یوسف ع واگذار کرد که هر مقامی را که می‌خواهد برگزیند، او مقام سرپرستی خزانه دولت و اقتصاد آن را انتخاب کرد. حضرت یوسف ع می‌دانست که کشور با بلا و سختی روبه‌روست. بنابراین، اگر خزانه‌دار، نگهبان خزانه و آشنا به امور آن نباشد، حقوق مردم به خصوص تهی‌دستان و نادارها از بین خواهند رفت. به علاوه، ثروت رگ حیات ملت است و اگر زمام آن به دست افراد باکفایت هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ اخلاقی نباشد، سرنوشت ملت نابودی و ویرانی، حتی در سال‌های حاصل خیزی و آسایش خواهد بود.

شهید مطهری (ره) ذیل تفسیر سوره «لیل»، به این اصل مهم، با عنوان «دنیای تخصص» اشاره می‌کند: «دنیای امروز دنیای تخصص است. شما شنیده‌اید علم امروز ترقی کرده. یکی از رازهای موفقیت علم امروز مسئله تمرکز است؛ یعنی مسئله تخصص و مسئله تقسیم کار. نبوغ علمای امروز از علمای گذشته بیشتر نیست، بلکه متد علمای امروز از علمای گذشته بهتر است؛ یعنی سبک کارشان بهتر است، نه اینکه فوق‌العاده‌تر باشند. یکی از متدهای خوب علم امروز همین مسئله تقسیم کار و رشته تخصصی انتخاب کردن است». (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹)

هر حاکم خردمندی که برای آینده‌ی جامعه‌ی خود ارزش قائل است، اصل «توزیع مساوی مدیریت‌ها» را در اجتماع به اجرا نمی‌گذارد؛ بلکه همواره سرپرستی امور را به کسانی واگذار می‌کند که لایق و شایسته‌ی آن باشند. از این رو، در حکومت دینی نیز «شایستگی» که عصاره‌ی تخصص علمی و تعهد دینی است، مرکز ثقل و محور گزینش مدیران است و صرف زندگی در یک جامعه، مجوز انتخاب افراد برای احراز مسؤولیت نیست. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «هر کس شخصی را مامور رسیدگی به امور مردم نماید، در حالی که می‌داند در میان مردم، شخصی بهتر از او و آشناتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش وجود دارد، یقیناً به خدا، پیامبرش و مسلمین خیانت کرده». ۶ و حضرت علی (علیه السلام) در چندین فقره از عهدنامه خود به مالک اشتر ایشان را در امر انتخاب کارگزاران خویش به شناخت و تحقیق امر نموده‌اند. ۷ با

۵. «ر.ک»: جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم، (۱۳۶۲)، تفسیر شاهی او آیات الأحکام (جرجانی)، ج ۲. تهران، نوید، اول، ص ۱۲۱.

۶. «ر.ک»: الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱.

۷. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

توجه به چنین تأکیداتی که برگرفته از متن وحی الهی است ادعای آن که در حکومت دینی، همه‌ی همّت‌ها مصروف تعهد می‌شود و به کارایی علمی افراد اعتنا نمی‌شود، با واقعیت دین مطابقت نخواهد داشت؛ زیرا از منظر دین، تخصص، ویژگی ضروری مدیر است و سپردن مسئولیت به شخص فاقد آن، خلاف و ناصواب محسوب می‌شود.<sup>۸</sup>

## ۲-۳- اصل خلاقیت (سوره یوسف، آیه ۶۲)

« وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رَحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » (یوسف : ۶۲)

(سپس) به کارگزاران خود گفت: «آنچه را بعنوان قیمت پرداخته‌اند، در بارهایشان بگذارید! شاید پس از بازگشت به خانواده خویش، آن را بشناسند؛ و شاید برگردند!» اصلی دیگر از اصول مدیریت فرهنگی، که مورد استفاده و توجه حضرت یوسف (علیه السلام)، قرار گرفته است، اصل خلاقیت است که در آیه ۶۲ از سوره یوسف به آن اشاره شده است. حضرت یوسف (علیه السلام)، به هر ترتیبی می‌خواست بنیامین را به نزد خود بیاورد؛ لذا او برای تقویت انگیزه‌ی برگشتِ مجدّدِ برادران خود به مصر، از روش‌های مختلفی مانند ترغیب و تهدید استفاده می‌کند؛ ولی در نهایت دست به یک خلاقیت می‌زند بدین صورت که به کارگزارانش دستور می‌دهد تا سرمایه‌های برادران را در بارهایشان جاسازی کنند؛ هر چند که او به بازگشت دوباره آنها و نیز موافقت حضرت یعقوب (علیه السلام) با سفر بنیامین، اطمینان نداشت ولی دست به این ریسک زد و چنین خلاقیتی را به کار گرفت تا شاید آنان برگردند. « لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » .

حضرت یوسف (علیه السلام) این کار را بدان جهت کرد که می‌دانست دیانت و امانت برادران سبب می‌شود تا وقتی به کنعان رسیدند و آنها را در بارهای خود دیدند برای پس دادن آن به مصر بازگردند و اطلاع نداشتند که خود سلطان این کار را کرده است . (طبرسی، ج ۱۲، ص ۳۵۲) در تفسیر کاشف، پیرامون این مطلب در آیه شریفه چنین آمده است: « یوسف به خدمت گزارانش دستور داد که سرمایه برادرانش را که به وسیله آن خوراک خریده بودند در میان کالاهای شان پنهان کنند بدون این‌که آنها از این کار آگاه شوند. لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. این جمله، علّت برگرداندن قیمت به برادران او را بیان می‌کند و این‌که هدف از این کار، تشویق آنهاست به این‌که بار دیگر به نزد یوسف بازگردند؛ زیرا وقتی آنها بارهایشان را باز کنند و سرمایه خود را در آن ببینند به خاطر طمع به بخشش و بزرگواری یوسف به سوی او باز می‌گردند و نیز دور نیست که یکی از اهداف یوسف از برگرداندن سرمایه، آن باشد که پدرش مطمئن شود و فرستادن برادرش، بر او گران نیاید. » (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۵۲۲)

خلاقیت، یک فرایند ذهنی است که از فرد معینی و در یک زمان مشخص دیده می‌شود؛ فرآیندی که در نتیجه آن، یک اثر جدید - اعم از ایده یا چیزی نو و متفاوت - تولید می‌شود. تولید جدید و متفاوت، می‌تواند کلامی یا غیر کلامی و عینی یا ذهنی باشد. پیرامون خلاقیت، به دو نکته مهم زیر باید توجه داشت:

\_ اول آن که خلاقیت می‌تواند خلق اشکال یا صورت‌های جدیدی از ایده‌ها یا تولیدات کهنه باشد. در این صورت، اغلب فکرها و ایده‌های گذشته، اساس خلاقیت‌های تازه است .

<sup>۸</sup> همان ، ص ۱۲۸.

دوم این که خلاقیت امری انحصاری است و حاصل تلاش فردی و تنها یک موقعیت یا مسئله عمومی نیست؛ از این رو، فردی ممکن است چیزی را خلق کند که قبلاً هیچ گونه سابقه ذهنی از آن نداشته باشد؛ اگر چه آن چیز به صورت های مشابه یا کاملاً یکسان قبلاً توسط شخص دیگری و در موقعیت خاصی خلق شده باشد.

خلاقیت، مستلزم بهره گیری از نوع خاصی از جریان فکری است؛ به عبارت دیگر، فرد خلاق تمایل دارد که مسائل مختلف را به طرق متفاوت حل کند؛ هر چند در ظاهر، یک راه حل بیشتر برای آن وجود ندارد. با توجه به روشن شدن تعریف خلاقیت، باید گفت که خلاقیت امری توسعه پذیر است و همه افراد، از توانایی بالقوه خلاقیت برخوردارند. برای توسعه خلاقیت به امور ذیل می توان دقت داشت: از آن جا که خلاقیت، امری فردی و شخصی است و هر کسی متناسب با توانایی های فردی و منحصر به فرد، می تواند به توسعه و گسترش آن اقدام نماید، جهت تقویت این امر، باید به سراغ توانایی های فردی و منحصر به فرد رفت و به ارزیابی آن پرداخت. میزان حساسیت در درک مسائل، نقش مهمی در خلاقیت دارد؛ با افزایش و گسترش دقت و حساسیت در درک مسائل، می توان به توسعه خلاقیت فردی کمک کرد. (شریعتمداری، ۱۳۸۵، ص ۴۰۹)

خلاقیت توانایی کاربرد دانش برای حل مسئله و نوآوری است. خلاقیت همواره شامل ایده های جدید نیست بلکه گاهی می تواند درباره انتقال دانش موجود به موقعیت های جدید و قراردادن آنها در موقعیت متفاوت باشد و یا می تواند در مرتبط ساختن روش هایی که قبلاً وجود نداشته اند، به کار گرفته شود. خلاقیت، نقش مهمی در توسعه آتی کشورها ایفا می کند. مطالعات قبلی در مورد خلاقیت، بر این دیدگاه تأکید دارد که خلاقیت، عامل مهمی در توانایی رقابت و توسعه ملی است. (پور طهماسبی، ۱۳۸۹، ص ۲۳)

## ۲-۴- اصل تغافل

« قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ » (یوسف : ۷۷) (برادران) گفتند: «اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد» یوسف (سخت ناراحت شد، و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت، و برای آنها آشکار نکرد؛ (همین اندازه) گفت: «شما (از دیدگاه من)، از نظر منزلت بدترین مردمید! و خدا از آنچه توصیف می کنید، آگاهتر است!» در آیه ۷۷ از سوره یوسف، از به کارگیری این اصل توسط حضرت یوسف (علیه السلام)، نسبت به برادرانش سخن به میان آمده است، در این آیه برادران حضرت یوسف (علیه السلام)، برای اینکه خود را از دزدی تبرئه کنند و بین خودشان و بنیامین فاصله بیاندازند، دست به تهمت بزرگی زدند و گفتند که اگر بنیامین دست به دزدی زده است برادرش یوسف نیز قبلاً چنین کاری را انجام داده است. حضرت یوسف (علیه السلام)، با اینکه از این تهمت آگاه بود ولی خود را به تغافل زد و به روی خود نیاورد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۰۹)

"تغافل" یکی از اصول بسیار مهم در حوزه های مختلف زندگی است و به ویژه در رابطه با مدیریت فرهنگی یک مجموعه است. «تغافل» از ریشه «غفل»؛ در لغت به معنای نادیده انگاشتن، چشم پوشی عمدی و خود را به غفلت زدن است. (بستانی، ۱۳۷۵، ص ۶۲) تغافل، یکی از روش های قابل توجه در تربیت است و در بخش های مختلف زندگی از اهمیت بالایی برخوردار است. تغافل در نگاه علم اخلاق؛ یعنی این که انسان ها در برابر برخی از اشتباهاتی که از دیگران انجام می گیرد - اما این اشتباهات سهوی اند یا از نوع خطاهایی هستند که هنوز به مرز جرم و گناه سنگین نرسیده اند - تغافل و چشم پوشی کند و خود را به غفلت بزند. (انصاریان، ۱۳۸۳، ص ۲۰۰)

در حدیث معروفی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، امام علی، سجاد، امام باقر و از امام صادق (علیهم السلام) درباره «تغافل» نقل شده است، چنین می فرمایند: «مصلحت همزیستی سالم و معاشرت با مردم در پیمانه ای است که دو سوم



آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۵۹) این روایت، در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می‌دارد. ابتدا تأکید به هوشیاری و بیداری و ترک «غفلت» می‌کند و سهم آن را دو سوم می‌داند و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی‌خبر بماند؛ بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی‌اعتنایی و بی‌توجهی قرار گیرد، دستور به «تغافل» می‌دهد؛ مانند فکر و دقت در مسائل جزئی زندگی که اهمیت چندانی ندارند، انسان را از تفکر در امور مهم باز می‌دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می‌کند، کار پسندیده‌ای است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۶۵)

امام علی (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: «یکی از با ارزش‌ترین کارهای کریمان، تغافل و چشم‌پوشی از چیزهایی است که از آن آگاهند - و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است» (صالح، ۱۴۱۴ق، ص ۵۰۷) «هیچ بردباری چون تغافل نیست» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۷۶۹) «قدر و منزلت خود را با تغافل و چشم‌پوشی نسبت به امور پست و کوچک بالا ببرد... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب‌جویان شما زیاد می‌شوند... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۲۴)

از این احادیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می‌شود و نشان می‌دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم‌اهمیت است که در زندگی هر انسانی پیش می‌آید. طبیعی است اگر تغافل بیش از حد در امور اجتماعی و مدیریتی به سوء استفاده طرف مقابل بیانجامد، دیگر نمی‌توان آن را یک ویژگی مثبت برشمرد، بلکه شاید نشانی از ضعف فرد ارزیابی شود.

اصل تغافل وقتی بجا مورد بهره‌برداری قرار گیرد، آثار ارزشمندی در پی دارد، از جمله؛ هر کسی به طور طبیعی خواهان خوش نامی خود است و از بدنامی و نکوهش دیگران در هراس است. یکی از آثار خوب تغافل، خوش نامی است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «تَغَافُلُ يُحْمَدُ امْرُؤٌ»؛ تغافل کن تا کارت مورد ستایش قرار گیرد. (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۲۴) اگر انسان در مجموعه‌هایی که به شکلی در آنها عضویت دارد؛ مانند خانواده، محله، محل کار، محل تحصیل و... بخواهد عینک ریزبینی به چشم بزند و به کار دیگران خُرده بگیرد، همه عمرش را باید صرف چنین کاری نماید و هیچ‌گاه به کارهای اصولی و اهداف زندگی خود نائل نمی‌شود. علاوه بر آن باید همواره با اعضای خانواده، همشهریان، همکاران و... درگیر باشد و زندگی خود را در پای آن تباه سازد، (آخوندی، ۱۳۸۲، ص ۷۵) در حالی که با تغافل بجا و پسندیده می‌توان خود را از تلخ‌کامی و اضطراب در زندگی رهایی بخشید.

چنان‌که در سخن حکیمانه امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است: «هر کس تغافل نوزد و از بسیاری از امور -خلاف دیگران- چشم‌نپوشد، زندگی‌اش تلخ می‌گردد» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۶۴) خُرده‌گیری و ایراد و پرخاش و گاهی تنبیه و جریمه به خاطر اشتباهات و سهل‌انگاری‌های عادی و کم‌اهمیت، هیبت و احترام شخص ایراد گیرنده را می‌شکند. برای مصون ماندن از چنین آسیبی باید به اصل تغافل تمسک جست؛ چنان‌که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «قدر و منزلت خود را با تغافل بزرگ دارید» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۵۹)

علامه طباطبایی (ره) پیرامون این آیه این‌طور بیان می‌فرماید: «قَالُوا إِنَّ يَسْرُقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ...» گویندگان این سخن همان برادران پدری یوسف‌اند و بهمین جهت یوسف را به بنیامین نسبت داده گفتند این بنیامین قبلاً برادری داشت، و معنایش اینست که برادران گفتند: اگر این بنیامین امروز پیمانۀ پادشاه را دزدید، خیلی جای تعجب نبوده. و از او بعید نیست، زیرا او قبلاً برادری داشت که مرتکب دزدی شد، و چنین عملی از او نیز سرزد، پس این دو برادر دزدی را از ناحیه مادر خود به ارث برده‌اند، و ما از ناحیه مادر از ایشان جدا هستیم. و این خود یک نوع تبرئه‌ای بوده که برادران خود را بدان وسیله از دزدی تبرئه کردند، و لیکن غفلت ورزیدند از اینکه گفتارشان گفتار قبلی‌شان را که گفته بودند: "ما کُنَّا سَارِقِينَ"



تکذیب می‌کند، زیرا در آن کلام خود دزدی را بطور کلی از فرزندان یعقوب نفی کردند، و اگر این نفی کلیت نمی‌داشت، جوابشان قانع کننده و صحیح نبود، ناگزیر گفتار دیگرشان که گفتند: "فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ" مناقض با آن است، و این تناقض بر خواننده پوشیده نیست. علاوه بر این با این کلام خود، آن حسدی که نسبت به یوسف و برادرش داشتند فاش نموده - و ندانسته - از خاطرات اسفآوری که بین خود و دو برادر پدریشان اتفاق افتاد پرده برداری کردند. و معنای آیه - و خدا داناست - این است که یوسف این نسبت دزدی را که برادران به او دادند نشنیده گرفت و در دل پنهان داشت و متعرض آن و تبرئه خود از آن نشد، و حقیقت حال را فاش نکرد، بلکه "فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ" و مثل این که کسی پرسیده باشد چطور در دل خود پنهان کرد، در جواب فرمود: او در جواب تصریح نکرد بلکه سربسته گفت: "أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا - شما بد حال ترین خلقید"، برای آن تناقضی که در گفتار شما و آن حسدی که در دل های شماست ( طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۰۹) او می‌دانست آنها با این سخن، مرتکب تهمت بزرگی شده‌اند، ولی به پاسخ آنها نپرداخت. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۴۳)

## ۲-۵- اصل قانون مداری

« قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ » (یوسف : ۷۸) گفتند: «ای عزیز! او پدر پیری دارد (که سخت ناراحت می‌شود)؛ یکی از ما را به جای او بگیر؛ ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم!» « قَالْ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عَنْدهُ إِنَّا إِذَا لَطَالُمُونَ » (یوسف : ۷۹) گفت: «پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم؛ در آن صورت، از ظالمان خواهیم بود!» اصل دیگری که در قصه حضرت یوسف (علیه السلام) مورد توجه قرار می‌گیرد، اصل قانون مداری است، اساسی‌ترین چیزی که یک حکومت باید پاس بدارد، حفظ قانون و عدم تبعیض و رعایت مساوات در قانون است؛ قانون شکنی و عدم رعایت قوانین وضع شده از طرف هر کسی حتی مسئولان حکومتی جایز نیست.

پیامبران الهی پیام آور مساوات بودند؛ خود را در برابر قانون چون دیگران می‌دانستند و هرگز خلاف این برابری عمل نکردند و قانون را زیر پا نگذاشتند، رعایت چنین اصلی در سیره مدیریتی حضرت یوسف (علیه السلام) نیز دیده می‌شود، در داستان حضرت یوسف ع، وقتی حاکم دستور به دستگیری بنیامین می‌دهد، برادران او پیشنهاد کردند که بجای بنیامین یکی دیگر آنها را دستگیر کنند ولی حضرت یوسف ع بیان می‌دارد که قانون آن است که مجرم دستگیر شود. و اینکه فرمود: «مگر آن کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم...» و نه فرمود «مگر آن کسی را که دزدی کرده» جهتش آن بود که خواست سخن خلافی نگفته باشد و از دروغ احتراز کند. «إِنَّا إِذَا لَطَالُمُونَ» یعنی اگر این کار را کنیم ستمکار خواهیم بود، و این جمله دلیل است بر اینکه مؤاخذه بی‌گناه به جرم گناهکار ظلم و ستم است و هر کس این کار را بکند ستمکار و ظالم است، و خدای تعالی نیز هرگز چنین نخواهد کرد و از ظلم و ستم منزه و مبرا است. (طبرسی، ج ۱۲، ص ۲۷۴)

در سیره پیامبران الهی همه مردمان چه زمامدار و چه شهروند چه توانگر و چه ناتوان، همه در برابر قانون برابرند و هیچ یک را بر دیگری مزیتی نیست. آنان این مساوات را سخت پاس می‌داشتند و اجازه هیچ گونه تخطی از آن را به کسی نمی‌دادند و حفظ آن را از عوامل حفظ سلامت جامعه و حکومت و عدول از آن را مایه تباهی جامعه و حکومت و سیر به سوی هلاکت می‌دانستند. هرگاه محیط اجتماعی و یا اداره ای آلوده به شکستن ضوابط و زیر پا گذاشتن قانون گردد و روابط جای ضوابط را بگیرد چنین مدیریتی از مدار حق خارج گشته و به آفات بی‌انصافی، ستمگری، خیانت و ... مبتلا خواهد شد. بیماری قانون شکنی از بیماری های واگیردار و سریع الانتقالی است که با سرعت می‌تواند فراوان و محیط وسیعی را آلوده سازد. مبنای فکری آنان که روابط را بر ضوابط مقدم می‌دارند، این است که اولاً انسان ها در انسانیت یکسان نیستند و ثانیاً اعتقاد دارند که در مقابل ارزش های مکتبی با پیوند های نسبی، باید ارزش های انسانی را قربانی کرد. (تقوی دامغانی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به شدت از تبعیض در اجرای قانون منع می کرد و می فرمود: «إِنَّمَا هَلَكُ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ دُونَ الشَّرِيفِ»؛ «بنی اسرائیل تنها به این سبب هلاک شدند که حدود را درباره فرودستان اجرا می کردند و اشراف و بزرگان را رها می ساختند.» (مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۷) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز به عمر بن خطاب فرمودند: «ثَلَاثُ إِنْ حَفَظْتَهُنَّ وَعَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَتَكَ مَا سَوَاهُنَّ وَ إِنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سَوَاهُنَّ. قَالَ: وَ مَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ الْحَكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ وَ الْقِسْمِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ.»؛ «سه چیز است که اگر آن ها را حفظ کنی و بدان عمل نمایی از سایر امور بی نیاز باشی، و اگر آن ها را ترک کنی چیزی جز آن ها سودت نبخشد. پرسید: آن ها چیست؟ فرمودند: اجرای حدود (قانون) [به طور یکسان] نسبت به نزدیک و دور (خویش و بیگانه) و حکم به کتاب خدا در خشنودی و خشم و تقسیم [بیت المال] به عدالت (مساوات) میان سفید و سیاه.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۲۷)

لازمه عدالت و امنیت و سلامت، مساوات در برابر قانون است و این که همه مردمان و شهروندان از نظر حقوق انسانی و شهروندی یکسان شمرده شوند و میان زمامداران و مردمان عادی، مسلمان یا فردی کتابی و هر کس دیگری از نظر قانونی تفاوتی گذاشته نشود. از نمونه های زیبای این جلوه مساوات، داستان علی (علیه السلام) در دوران زمامداری اش و مردی است که زره آن حضرت را برداشته بود. علی (علیه السلام) حاکم و زمامدار بود و مقرر حکومتش کوفه. زره او گم شده بود. امام علی (علیه السلام) زره خود را در دست مردی نصرانی یافت و او را نزد شریح برد تا اقامه دعوی کند. به شریح گفت: «این زره من است که نه آن را فروخته ام و نه بخشیده ام.» مرد نصرانی منکر شد و ادعا کرد که زره، زره خود اوست و اضافه کرد که البته نمی گویم که امیر مؤمنان دروغ می گوید. شریح رو به امام کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان، آیا بر ادعای خود شاهد و دلیلی داری؟» گفت: «نه». پس شریح به سود آن نصرانی حکم داد. نصرانی اندکی رفت و بازگشت و گفت: «شهادت می دهم که این گونه قضاوت ها، قضاوت پیامبران است. امیر مؤمنان مرا نزد قاضی خود آورده است و قاضی او به زیانش رأی می دهد. شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که این زره، زره توست، سپاهت حرکت کرد و تو به صقین می رفتی، این زره از پشت شتر خاکستریات فرو افتاد.» حضرت فرمود: اکنون که اسلام آوردی، این زره از آن تو باشد و اسبی نیز به او داد. «(ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱۸، ص ۶۳)

در نتیجه یکی از بهترین شیوه های ایجاد روحیه قانون مداری در مردم این است که کارکنان نظام، خود به قانون عمل کنند؛ زیرا زبان کردار، گویاتر از زبان گفتار است. کارکنان و مسئولین و حتی مدیران یک جامعه همه در برابر قانون برابرند و قانون باید نسبت به آنها به طور یکسان اجرا شود. از طرفی مدیران یک اجتماع باید پاسدار حقوقی مردم نیز باشند؛ یک کارگزار و مدیر اجتماعی موظف است حقوق تمام کسانی را که در قلمرو حکومت و مدیریتش به سر می برد را حفظ کند و خیانت در امانت هیچ فردی را روا ندارد. مدیر یک مجموعه باید همه همت خویش را در اجرای ضابطه ها صرف کند زیرا سستی و احياناً بی اعتنائی به ضوابط نه تنها او را به عنوان فردی خود محور و قانون شکن معرفی می کند بلکه از نظر روانی روحیه قانون شکنی را در میان سایر افراد ترویج می دهد.

## ۲-۶- اصل بخشش و گذشت

«قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف: ۹۲) (یوسف) گفت: «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می بخشد؛ و او مهربان ترین مهربانان است! اصل مهم دیگری که در سیره مدیریتی حضرت یوسف (علیه السلام)، باید مورد توجه قرار گیرد، گذشت و جوانمردی ایشان نسبت به برادران خویش پس از رسیدن به مقام و منزلت است. در عرصه مدیریت باید این نکته را مورد توجه قرار داد که در مواردی می توان خطاکار را مورد سرزنش

قرار نداد و با گذشت و جوانمردی با افراد خطاکار پشیمان برخورد داشت؛ این اصل را می توان از آیه ۹۲ سوره یوسف برداشت کرد. منظور از این نوع بخشش و گذشت آن است که شخص هوشیار شود و زمینه اصلاح او فراهم گردد و از کم کاری خود پشیمان شود، بنابراین مسئولین و کارگزاران در یک مجموعه مدیریتی می توانند از طریق بخشش و گذشت، علاوه بر آگاه کردن لغزش کنندگان، آنها را به بهترین افراد تبدیل کنند.

بزرگواری و گذشت و بخشش از جمله اموری است که عزت آفرین است، و هر چه این کمالات در انسان افزون شود بر عزتش افزون می شود. درمورد چشم پوشی و گذشت، آیات و روایت بسیاری وجود دارد؛ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «علیکم بالعفو، فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا یَزِیدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا، فَتَعَاوُا یَعِزَّکُمُ اللَّهُ»؛ «بر شما باد به گذشت که گذشت کردن جز بر عزت بنده نمی افزاید، پس از یکدیگر تا درگذرید خدا شما را عزیز کند». (الکافی، ج ۲، ص ۱۴۴)

نکته ای که در اینجا ضرورت می یابد تفکیک خطاهای بزرگ و قابل پیگیری از خطاهای ناچیز و قابل اغماض است. شناخت و جدا کردن خطاها از یکدیگر کار بسیار مهم و عظیمی است؛ جایی که محل لغزش و انحراف انسانهای بزرگ تاریخ است، وادی خطرناکی است که مدیرانی مومن و استوار می خواهد تا بتوانند پرده های فریبده ی تزویر شیطانی را دریده، حقایق را آن گونه که هست بشناسند و در موقعیت های اغماض از خطاها بگذرند.

برای شناخت خطاهای بزرگ از خطاهای کوچک باید خود محوری ها و هوس ها را کنار زد، قرآن و دین را ملاک قرار داد، پس از آن درباره خطاها قضاوت کرد. در صورتی که جرم، مسأله ای ناچیز باشد، مدیر می تواند بزرگوارانه از کنار آن بگذرد و مجرم را مورد عفو قرار دهد یعنی اگر خطایی صورت گرفته اما یا خطای مهمی نیست و یا اینکه متهم انسان صالحی است ولی به طور اتفاق در موردی سهوا مرتکب اشتباه شده است؛ در این مورد بهتر است که مدیر خطاکار را مورد بخشش قرار دهد، عذرش را بپذیرد و از کنار قضیه بزرگوارانه بگذرد. درمورد عفو و گذشت از خطاها و اشتباهات افراد، امیر المومنین علی (علیه السلام) در نامه ۵۳ نهج البلاغه به مالک اشتر چنین می فرماید: «گاه از آنها لغزش و خطا سر می زند، ناراحتی هایی به آنان عارض می گردد، به دست آنان عمدا یا به طور اشتباه کارهایی انجام می شود (در این مورد) از عفو و گذشت خود، آن مقدار به آنها عطا کن که دوست داری خداوند از عفوش به تو عنایت کند زیرا تو مافوق آنها و پیشوایت ما فوق دوست؛ خداوند مافوق کسی است که تو را زمامدار قرار داده است.»

وقتی حضرت یوسف (علیه السلام)، می خواهد خود را به برادرانش معرفی کند، با این عبارت به معرفی خود می پردازد: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَأَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»؛ «آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل بودید؟!» بیان این جملات اولاً از این جهت بوده است که ایشان می خواهد فقط اعمال زشت برادران را به آن ها یادآوری کند نه اینکه آنان را توبیخ یا سرزنش کند؛ از طرفی هم می خواهد برایشان راه عذرخواهی را نشان دهد لذا زمان انجام این عمل زشت را دوران جاهلیت آنها می داند: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»؛ «آنگاه که جاهل بودید». برادران پشیمانی نیز خود را این طور بیان می کنند: «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»؛ «گفتند: به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشیده و ما خطاکار بودیم!» حضرت یوسف (علیه السلام)، با اینکه در اوج قدرت و مقام هستند نه تنها نسبت به ایشان عفو و گذشت بکار برده و از گذشته شان چشم پوشی می کند: «قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ»؛ «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست!»، بلکه از خداوند نیز برایشان طلب عفو و آمرزش می کند: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۲، ص ۲۸۹)

تَثْرِیب، یعنی سرزنش کردن بر گناه و نکوهیدن، لَا تَثْرِیبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ (یوسف: ۹۲) آی: اللهم اغفر لهم. (سیوطی، ج ۲، ۱۴۲۱ ق، ص ۳۸) کلمه "تثريب" به معنای توبیخ و مبالغه در ملامت و شمردن یک یک گناهان است، او اگر ملامت نکردن را مقید به امروز کرده و فرموده امروز تثریبی بر شما نیست، (من گناهانتان را نمی شمارم که چه کردید) برای این بوده که عظمت گذشت و اغماض خود را از انتقام برساند زیرا در چنین موقعیتی که او عزیز مصر است و مقام نبوت و

حکمت و علم به احادیث به او داده شده و برادر مادریش هم همراه است، و برادران در کمال ذلت در برابرش ایستاده به خطاکاری خود اعتراف می‌کنند و اقرار می‌نمایند که خداوند علی رغم گفتار ایشان در ایام کودکی یوسف که گفته بودند: "چرا یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوب‌ترند با اینکه ما گروهی توانا هستیم و قطعاً پدر ما در گمراهی آشکارست" او را بر آنان برتری داده.

یوسف (علیه السلام) بعد از دلداری از برادران و عفو و گذشت از ایشان، شروع کرد به دعا کردن، و از خدا خواست تا گناهانشان را ببامزد، و چنین گفت: "يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ" و این دعا و استغفار یوسف برای همه برادران است که به وی ظلم کردند، هر چند همه ایشان در آن موقع حاضر نبودند» در نهج البلاغه آمده است: «خشم، او را از رحمت باز نمی‌دارد و رحمت، به جای مجازات، او را به خود مشغول نمی‌کند» از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و اله به‌طور متواتر نقل شده که وقتی آن حضرت مکه را فتح کرد، به قریش فرمود: گمان می‌کنید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان گفتند: رفتار نیک، تو بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار [ما] هستی. پیامبر فرمود: بروید شما آزادید. امروز شما را سرزنش نباید کرد. چنان‌که برادر یوسف گفت. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۲۴)

آیات فوق این درس مهم اخلاقی و تربیتی و فرهنگی را به روشن‌ترین وجه آموزش می‌دهد که به هنگام پیروزی بر دشمن، انتقام جو و کینه‌توز نباشید. این مفهوم نیز در روایات مورد تأکید و سفارش است که زکات پیروزی، عفو و بخشش است. علی ع می‌فرماید: اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه " (نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۱) هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزی ات قرار ده" در تاریخ مطرح شده است آن زمانی که پیامبر اسلام در شرایط مشابه ای قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام ص در باره آنها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر ص فرمود: الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده: "شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت" سپس رو به مردم کرد و فرمود: ما ذا تظنون یا معشر قریش قالوا خیرا، اخ کریم، و ابن اخ کریم و قد قدرت! قال و انا اقول کما قال اخى يوسف لا تَثْرِبَ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ! "چه گمان می‌برید ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان بدهم؟

آنها در پاسخ گفتند ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و الان قدرت در دست تو است، پیامبر فرمود: و من در باره شما همان می‌گویم که برادر یوسف در باره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: لا تَثْرِبَ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ: "امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!" عمر می‌گوید در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی که پیامبر ص این جمله را فرمود من از گفتار خود شرمند شدم. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۶۶)

## نتیجه گیری

مدیریت در جامعه آن قدر مهم است که خداوند در طول تاریخ حیات بشر، فرستادگانی را برای هدایت و سرپرستی انسان ها می‌فرستد و هرگز آن ها را بدون راهبر، راهنما، رهبر و مدیر نمی‌گذارد. مدیریت و رهبری یکی از مسائلی است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم در آیات نورانی بسیاری مورد اشاره قرار گرفته است. بی‌تردید یکی از وظایف مهم انبیاء الهی و در ادامه آن حکومت های الهی، نهادینه ساختن ارزش ها و باورهای حق در جامعه است. قرآن کریم، این کتاب آسمانی که خود معجزه‌ای جاوید از سوی خداوند کریم است با آموزه‌های ناب و ارزشمند خود، بهترین و جامع‌ترین راهنمای بشریت در راه دستیابی به هدایت و سعادت است.

« افلا يتدبرون القرآن...؟ » فرمان تدبّر در قرآن برای همه زمان ها و مکان ها جاری است پس باید بر بیکرانگی و دریای عمیق آن غور کرد و گوهرهای درخشان آن را فرا دید مخاطبان قرار داد، ضمن اینکه داستان های قرآن صرف قصه گویی و داستان سرایی نبوده بلکه جنبه درس آموزی از روش های تربیتی، هدایتی و اخلاقی برای تمامی انسان ها تا قیامت را خواهد داشت. با توجه به جامعیت قرآن کریم، به عنوان قانونی مُدوّن برای بشریت که جواب گوی پرسش ها و نیازهای آنان تا قیامت است و همچنین با توجه به به اینکه نظام مدیریتی دنیای امروز، تشکیلات گسترده ای دارد و توسعه جامعه انسانی در ابعاد مادی و معنوی آن، مشروط به داشتن نظامی مدیریتی مبتنی بر اصولی صحیح و برگرفته از متن همین قانون مدون الهی و سیره مدیریتی پیامبران مطرح شده در آن و همچنین کلام امامان معصوم (علیهم السلام) است که این اثر تحقیقاتی در حدّ وسع و توان علمی خود به این مهم پرداخته و برخی اصول مدیریت فرهنگی از متن قرآن کریم را با توجه به عملکرد و سیره مدیریتی حضرت یوسف (ع) استخراج و تبیین نموده است: اصول «مسئولیت پذیری»، «تعهد و تخصص در انجام کار»، «خلافت»، «تغافل»، «قانون مداری» و «بخشش و گذشت» و تمامی این اصول که در مقاله پیش رو مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است امروزه می تواند در امر مدیریت، به عنوان نمونه و الگو در دسترس مدیران فرهنگی جوامع قرار بگیرد.

## فهرست منابع

قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی

نهج البلاغه، ترجمه شهیدی

آخوندی، مصطفی، (۱۳۸۲)، اخلاق مدیریت، قم، انتشارات کوثر غدیر.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۴ق)، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، سوریه، دارالفکر.

انصاریان، حسین، (۱۳۸۳)، الاسره و نظامها فی الاسلام، چاپ اول، قم، انتشارات انصاریان.

بستانی، فؤاد افرام، مهیار، رضا، (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی.

تقوی دامغانی، رضا، (۱۳۸۳)، نگرشی بر مدیریت اسلامی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۴۱۰ق)، غرر الحکم و درر الکلم، محقق و مصحح: رجائی، سید مهدی، چاپ دوم، قم، دار الکتاب الإسلامی.

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۴۱۰ق)، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ج ۲، چاپ دوم، قم، دار الکتاب الإسلامی.

جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم، (۱۳۶۲)، تفسیر شاهی او آیات الأحکام (جرجانی)، ج ۲، چاپ اول، تهران، نوید.

جمعی از اساتید مدیریت، بهره وری در مدیریت (مجموعه هفتم)، (۱۳۷۸)، مرکز آموزش مدیریت دولتی.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۱)، انتظار بشر از دین، قم، انتشارات اسراء.

- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۵)، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۱۴۲۱ق، الإقتان فی علوم القرآن، ج ۲، چاپ دوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- شریعتمداری، علی، روان شناسی تربیتی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، (۱۴۱۴ق)، ترجمه صبحی صالح، چاپ اول، هجرت، قم.
- ضرغامی، حمیدرضا، (۱۳۹۱)، بررسی رابطه بین خلاقیت و انگیزه افراد برای نوآوری در سازمان های پژوهشی، ابتکار و خلاقیت در علوم انسانی، شماره ۴، ۳۷-۶۴.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ج ۱۲، ترجمه محمد باقر موسوی، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ج ۱۲، ج ۱۹، چاپ اول، تهران، فراهانی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، تهذیب الاحکام، ج ۶، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قرشی بنابی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، ج ۲، چاپ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۲)، الکافی، جلد ۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی (۱۰۳ق)، بحار الانوار، ج ۲، ج ۱۰، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- محدث نوری، حسین، (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۹، چاپ اول، مؤسسه آل البيت (ع)، قم.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷)، آشنایی با قرآن، جلد ۱۳، تهران، انتشارات صدرا.
- مغنیه، محمدجواد، (۱۳۷۸)، ترجمه تفسیر کاشف، ج ۴، ترجمه موسی دانش، چاپ اول، قم، بوستان کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، ج ۳، ج ۱۰، ج ۲۷، چاپ دهم، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۷)، اخلاق در قرآن، ج ۲، چاپ اول، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).